

گفت‌وگو

در مدیر مدرسه جلال آل احمد



مقدمه

گفت‌وگو چیست و چه معنایی دارد؟ این سؤالی است که پاسخ دادن به آن، می‌تواند بسیار راهگشا و راهنما باشد. معنای لغوی «گفت‌وگو» و «گفت‌وگو کردن»، آن گونه که از لغتنامه دهخدا مستفاد می‌شود، مکالمت، مباحثه، مجادله، گفت و شنود، مذاکره کردن، محاوره، جز و بحث، صحبت، بحث، سخن، هنگامه کردن، مشاجره، پرخاش و جنجال است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه «گفت‌وگو»). شاید برداشت ما از گفت‌وگو، همان گفتن و شنیدن باشد؛ اما منتقدان و تحلیلگران آثار ادبی، در لایه‌های زیرین این گفتن و شنیدن، معانی دیگری را برای آن تعریف می‌کنند؛ معانی‌ای که هرچه نویسنده توانا تر باشد، گستره‌اش بیشتر است.

کلام و کلمه، البته در نزد ابناء بشر از اهمیتی والا برخوردار بوده است. در همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، از ابتدایی‌ترین تا پیشرفته‌ترین آنها، به شیوه‌ها و بیان‌های مختلف، بر اهمیت آنچه به اعتقاد بسیاری، مایه امتیاز انسان از دیگر جانداران به شمار می‌آید، تأکید شده است. در انجیل می‌خوانیم که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» و در قرآن به «قلم» و آنچه که بدان می‌نویسند، سوگند یاد شده است. جان لاک در قرن هفدهم تأکید کرد: «زبان، رشته محکم پیونددهنده جامعه است. برخی از فلاسفه جدید نیز تا آنجا پیش رفته‌اند که مدعی شده‌اند مرزهای عالمی که افراد در آن به سر می‌برند، همان مرزهای زبانشان است» (پایا، ۱۳۸۱: ۱۶). مایه و اساس گفت‌وگو، کلمه و کلام است. ارزشمندی گفت‌وگو نیز از آن روست که در آن از کلام استفاده می‌شود.

از نگاهی دیگر و نگرشی تازه‌تر، اگر بخواهیم تعریفی منطقی‌تر و جامع‌تر از «گفت‌وگو» ارائه دهیم، باید گفت هر گفت‌وگو به دو رویکرد

محرمعلی دودانگه*



چکیده

این پژوهش به گفت‌وگوی داستانی، مفهوم گفت‌وگو و در نهایت، وظایف گفت‌وگو در داستان مدیر مدرسه، به عنوان داستانی بلند از جلال آل احمد، می‌پردازد. مدیر مدرسه داستانی زیبا و دلنشین، با گفت‌وگوهای هنری و حساب‌شده است. **واژه‌های کلیدی:** گفت‌وگو، جلال آل احمد، گفت‌وگوی داستانی.

و مواجهه نیازمند است: نگاه به درون و توجه کردن به خود و در صد پاسخ به سوالاتی که در ذهن وجود دارد برآمدن، که به نوبه خود، رویکرد تک‌سویه است، و در مرحله بعد، کشف حقیقت و رسیدن به تفاهم از راه ارتباط زبانی و کلامی با دیگران، که در این مرحله، هر دو سوی رسمیت دارند و با پرسش و پاسخ دادن ابراز وجود می‌کنند (گرچی، ۱۳۷۹: ۱۱).

گفت‌وگو (دیالوگ)، آن‌چنان که سقراط در بخشی از خطابه مشهور خود بدان اشاره می‌کند، محصول توجه آدمی به این نکته است که «نمی‌داند». آنگاه همین معرفت، یعنی علم به جهل، محرک می‌شود برای آنکه شخص در گفت‌وگو با دیگران، از یک سو، معرفت خویش را رشد دهد و از دیگر سو، به دیگران مدد رساند تا احیاناً جهل مرکب خود را به جهل بسیط مبدل کنند و آنگاه در مسیر بسط معرفت گام بردارند (پایا، ۱۳۸۱: ۱۹). هر گفت‌وگویی را که می‌گوییم، از هر نوعی که باشد، به این نکته می‌رسیم که در پی نادانسته‌ای اتفاق افتاده، و یا بهتر بگوییم، صورت پذیرفته است. «دیالوگ اتفاق افتاده» حادثه‌ای است که در پی این «نادانسته» و «درکنشده» به وجود آمده است تا آن موضوع و مورد اشاره حل و فصل شود.

محصول یک گفت‌وگوی پُرثمر، که به منزله ملاقات دو روح، بر خورد دو اندیشه و دیدار دو جان است، تنها مبادله اطلاعات نیست؛ بلکه نتیجه آن، تغییر در واقعیات موجود و خلق واقعیات موجود و خلق واقعیات‌های نو، ارتقای مخاطبان به طرازهای معرفتی جدید و پدید آمدن منظرهای تازه برای سیر در عرصه‌های نظر و عمل است. به این ترتیب، گفت‌وگو محملی است برای ایجاد تحوّل در آفاق و انفس. توجه گسترده به گفت‌وگو، به مثابه یک روش یا ابزار که می‌تواند در اندیشه و عمل مخاطبان اثر بگذارد، امری نوپدید است و تاریخچه آن به زمانی بازمی‌گردد که انسان جدید دریافت که معرفت، مجموعه‌ای از فرض‌ها و حدت‌های غیر یقینی در باب ماهیت واقعیات و امور است. رشد معرفت، در گرو نقادی شدن مستمر این فرض‌ها و فرضیه‌هاست. اندیشیدن با خود و در خود، برای رشد معرفت و برآمدن بر بام‌های هستی و دستیابی به دیدگاه‌های دوران ساز، کفایت نمی‌کند. (همان: ۱۹-۲۰)

در دایره‌المعارف بریتانیکا: دیالوگ (Dialogue) عبارت است از «... مکالمات مکتوب و ضبط‌شده بین دو یا چند نفر، خصوصاً به عنوان عنصری از عناصر یک درام یا ادبیات داستانی، و رای مقوله ادبیات؛ نوعی مکالمه سازمان‌یافته که از جدال و تضاد میان عقاید فلاسفه و دانشمندان پدید آید و به عنوان روشی فلسفی به کار گرفته شود. قدیمی‌ترین اطلاعات از دیالوگ، به میم‌های ایتالیایی در حدود قرن پنجم پیش از میلاد مربوط می‌شود» (ثمینی، ۱۳۷۷: ۶۳).

گفت‌وگو در داستان

گفت‌وگو، از عناصر نیرومند بنیادین ادبیات داستانی است که همسو و هم‌جهت با ساختار روایی داستان عمل می‌کند و شخصیت‌ها، درون‌مایه‌ها، کشمکش‌ها و ...، به طور کلی طرح اثر را قوام می‌بخشد. واژه «گفت‌وگو» به معنای صحبت با هم، به منظور تبادل آراء و افکار است. از آنجا که رمان‌ها در گستره عظیمی از روابط انسانی شکل

می‌گیرد، اهمیت و نقش بسیار حساس این عنصر، بیشتر نمود پیدا می‌کند. جوزف کنراد معتقد است اهمیت و ارزش یک جمله، با شخصیت فرد سخن‌گو همسنگ است؛ چرا که زنان و مردان، دیگر حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند. البته استثناء هم وجود دارد. در بسیاری از رمان‌های ویرجینیا وولف، از عنصر گفت‌وگو، چنان که مرسوم است، برای انتقال مفاهیم استفاده نشده است. در رمان *امواج* او، شخصیت‌ها در گفت‌وگوی روزمره و عادی با یکدیگر نیستند. در این اثر، نیروی خیال، خواننده را در مسیر ناشناخته‌ها قرار می‌دهد؛ تا آن حد که خود نویسنده از نیروی خیال و ایجاز کلامش در پایان کار به شگفتی می‌افتد. به طور کلی در برخی رمان‌ها عنصر گفت‌وگو، تنها سازه حیاتی است و در بسیار دیگر، با ساختار روایی داستان درآمیخته و در او رنگ باخته است (پارسی‌زاد، ۱۳۷۹: ۶).

گفت‌وگو بنیاد تئاتر را می‌نهد؛ اما در داستان نیز یکی از عناصر مهم است؛ پی‌رنگ را گسترش می‌دهد و درون‌مایه را به نمایش می‌گذارد و شخصیت‌ها را معرفی می‌کند و عمل را به پیش می‌برد. صحنه‌های داستان، همچون صحنه تئاتر است؛ زیرا مثل تئاتر، تصویری روشن از عمل به دست می‌دهد و زندگی را پیش چشم می‌آورد. از این نظر، «صحنه» و «گفت‌وگو» هم در تئاتر می‌آیند هم در داستان (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۳۱۹).

از آنجا که بنیاد تئاتر و نمایش گفت‌وگوست، در این ژانر، جز بیان و گفت‌وگو، که همراه با جلوه‌های دیداری بازیگران به تماشاگر ارائه می‌گردد، عنصر دیگری را در ارائه پیام و منظور در دست نداریم؛ اما در داستان، گفت‌وگو یکی از این عناصر است که اگر بجا و مناسب استفاده نشود، داستان دچار نقصان می‌شود و از منظور مطلوب فاصله می‌گیرد. گفت‌وگو (Dialogue) نزدیک‌ترین و آشناترین صدایی است که از داستان شنیده می‌شود. پرداخت گفتار داستان، مستلزم داشتن شناخت، باریک‌بینی و حوصله است. آنچه که از گفتار نویسندگان مختلف در خصوص گفت‌وگونویسی برمی‌آید، بیانگر دشواری و رنجی است که در شکل‌گیری این عنصر اساسی داستان نهفته است. همچنین بخشی از خرده‌گیری منتقدان به این سمت معطوف است. مادام بوری خالق خود را از کوره به‌در می‌برد: «این بوری دارد پاک دیوانه‌ام می‌کند. دارم به این نتیجه می‌رسم که هیچ نمی‌شود نوشتش. مجبورم گفت‌وگویی را سر هم کنم که میان بانوی جوان من و یک کشیش معمولی بر گزار می‌شود؛ گفت‌وگویی است عامیانه و احمقانه و چون موضوعش پیش‌پافتاده است، زبانش باید متناسب باشد. نوع احساس را در این ماجرا خوب درک می‌کنم؛ اما فکرها و کلمات از ذهنم فرار می‌کنند» (جهان‌بکام، ۱۳۷۷: ۳۶-۳۷).

سال‌ها پیش، لارنس بلاک (Lawrence Block) نوشت: «رمان از نظر شکل نثر، شبیه نمایشنامه است. هرچه رمان به شکل ظاهری نمایشنامه شبیه‌تر باشد، برای خواننده ارتباط و درک آن آسان‌تر خواهد بود». به نظر من، منظور او این بوده است که خواننده جذب گفت‌وگو شود تا بتواند داستان را بهتر درک کند (نوبل، ۱۳۷۷: ۱۱۱).

گفت‌وگو چیست؟ احتمالاً پاسخ این سؤال مبهم‌تر از آن است که ما فکر می‌کنیم. می‌توانیم بگوییم گفت‌وگو چه چیز نیست؟ و این احتمالاً ساده‌تر از تعریفی مصنوعی است که مشخص می‌کند گفت‌وگو چیست. اما چیزهای خاصی را می‌دانیم؛ وقتی گفت‌وگوی خوب را بخوانیم، آن را تشخیص می‌دهیم؛ تحت تأثیر آن تکان می‌خوریم و اسیر آن می‌شویم. شاید مثل یک زن زیبا یا تجربه‌ای اسرارآمیز، تشخیص گفت‌وگوی خوب، ساده‌تر از تعریف کردن آن است. اما دستورالعمل‌های خاصی وجود دارد که می‌توان از آنها پیروی کرد. گفت‌وگوی خوب، یکی از کارهای زیر را انجام می‌دهد:

- گوینده را معرفی می‌کند.
- صحنه را معرفی می‌کند.
- کشمکش به وجود می‌آورد.
- پیش‌گویی یا زمینه‌چینی می‌کند.
- توضیح می‌دهد (همان: ۱۲).

گفت‌وگو در داستان اهمیتی معادل رنگ‌مایه (Tonality) در ارتباط بصری دارد و همان گونه که از انعکاس نور در شیء، سایه‌روشنی پدید می‌آید که ما به وسیله آن، شیء را چندبُعدی می‌بینیم، ابعاد عمده‌ای از شخصیت، زمان، مکان، فضا و انگاره داستان نیز با گفت‌وگو نمود پیدا می‌کند. از همین رو، دریافت حسی خواننده داستان از جنبه‌های مختلف یک شخصیت در حال گفت‌وگو - تناسب موضوعی که بیان می‌شود - قوی‌تر از دریافت حسی او از توصیف همان شخصیت است؛ یعنی خواننده داستان، شخصیت به حرف‌درآمده را روشن‌تر می‌بیند. به این معنا - به عقیده من - گفت‌وگو، به عنوان یکی از مباحث اساسی در حوزه نقد ساختاری (Structuralist) و نقد تفسیری (Explication) داستان کوتاه و رمان، حائز اهمیت فراوان است (جهان بکام، ۱۳۷۷: ۳۸).

اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا داستانی که گفت‌وگو ندارد، داستان نیست؟ چرا! داستان است؛ اما به‌ندرت می‌توان داستان‌هایی را یافت که در آنها از گفت‌وگو استفاده نشده و آن داستان‌ها داستان‌های درخور ملاحظه‌ای از کار درآمده‌اند. ما عقیده داریم که داستان، محاکاتی از زندگی روزمره است و زندگی روزمره هم بدون گفت‌وگو تصورشدنی نیست؛ پس داستان هم بایستی گفت‌وگو داشته باشد تا واقعی جلوه کند و تأثیر خودش را داشته باشد. ابراهیم یونسی در توصیه به نویسندگان تازه‌کار برای آوردن گفت‌وگو در داستان می‌نویسد: به دو دلیل باید این کار را بکنند؛ یکی اینکه از نظر ادبی، داستانی که فاقد گفت‌وگوست، با واقعیت زندگی سازگار نیست، مگر اینکه بسیار خوب تحریر شده باشد. البته این امر استثنائاتی نیز دارد؛ طبیعی است داستانی که یک شخصیت بیش ندارد، گفت‌وگو هم ندارد؛ اما حتی در این گونه داستان‌ها نیز نویسنده برای اینکه از سنگینی داستان بکاهد، اغلب وسایلی می‌انگیزد تا شخصیت داستان را به گفت‌وگو با خود وادارد. دفو (Defoe) رایسنس کروزو را تک و تنها در جزیره‌های متروک رها می‌کند؛ اما او را بر آن می‌دارد که با گربه و طوطی خود صحبت کند (یونسی، ۱۳۸۴: ۳۴۸).

نیز در داستان‌هایی که شخصیت واحدی دارند، می‌بینیم که آن

شخصیت با خود مونولوگ دارد و یا با مخاطبی نامعلوم سخن می‌گوید و یا خاطراتش را مرور می‌کند.

گفت‌وگو در مدیر مدرسه

گفت‌وگو در داستان مدیر مدرسه از دو منظر درخور بررسی و یا به تعبیری، درخور دفاع است؛ نخست آنکه در این داستان، گفت‌وگو به مفهوم مفاهمه و فرهنگ ایجاد گفت‌وگو، دیالوگ و ارتباط بین افراد داستان ایجاد گردیده و مطرح است، و دو دیگر، بررسی گفت‌وگوهای داستانی از منظر داستان‌نویسی است.

یادآوری این نکته در ابتدای بحث خالی از لطف نیست که کل داستان مدیر مدرسه، دیالوگی بلند است از راوی‌ای که آن را برای کسی - و یا کسانی - تعریف می‌کند و عمل گفت‌وگو بین راوی و شنونده اتفاق می‌افتد.



الف. گفت‌وگو به مفهوم ایجاد ارتباط و مفاهمه

در مدیر مدرسه ما با راوی‌ای روبه‌رو هستیم که حوصله هیچ چیز و هیچ کس و هیچ صحبتی را ندارد؛ خسته و دلزده به دنبال جایی است که برود برای خود باشد و کسی کاری به کارش نداشته باشد:

«حوصله این اباطیل را نداشتم؛ حرفش را بریدم...» (ص ۱۱).

«تحمل این یکی را نداشتم...» (ص ۱۲).

«...البته از معلمی هم اقم نشسته بود. ده سال الف ب درس دادن و قیافه‌های به‌ت‌زده بچه‌های مردم برای مزخرف‌ترین چرندی که می‌گویی... و استغنا با غین و اسقراء با قاف و خراسانی و هندی و قدیم‌ترین شعر دری و صنعت ارسال مثل و ردّ العجز... و از این مزخرفات! دیدم دارم خر می‌شوم؛ گفتم مدیر بشم؛ مدیر دبستان! دیگر نه درس خواهم داد و نه دم‌به‌دم وجدانم را میان دوازده و چهارده به نوسان خواهم آورد...» (ص ۱۲).

«... حالی‌اش کردم که حوصله این کارها را ندارم و غرضم را از مدیر شدن برایش خلاصه کردم و گفتم که حاضر همه اختیارات را به او بدهم. اصلاً انگار کن که هنوز مدیری نیامده. مهر مدرسه هم پهلوی خودش باشد» (ص ۲۴).

اما در ادامه داستان می‌بینیم که اینها نوعی شکسته‌نفسی و خلاف واقعیتی است که راوی عنوان کرده است. او اتفاقاً معلمی متعهد و دلسوز است و اگر هم این گفتارها حرف دل او باشد، در زمانی و موقعیتی خاص بوده است و او از اصل خود دور نمی‌افتد و به راه راست خویش بازمی‌گردد. انسان آزاده‌ای است که روش‌های تربیتی مدرن را می‌شناسد و آنها را در رفتار و کردارش اعمال می‌کند، فساد اداری دوران خود را به وضوح و دقت شناخته است و اگر کاری از دستش بر نمی‌آید، آن را به طرف مقابل گفت‌وگو - یا شنونده و خواننده - یادآور می‌شود:

«قبلاً فکر کرده بودم که می‌روم و فارغ از دردرس اداره کلاس، در



اتفاق را روی خودم می‌بندم و کار خودم را می‌کنم و ناظمی یا کس دیگری هم هست که به کارها برسد و تشکیلاتی وجود دارد که محتاج به دخالت من نباشد؛ اما حالا می‌دیدم به این سادگی‌ها هم نیست» (ص ۱۹).

«... فکر کردم (معلم‌ها) از هر طرف که بیایند، مرا این ته، دم در مدرسه، خواهند دید و تمام طول راه در این خجالت خواهند ماند و دیگر دیر نخواهند آمد» (ص ۲۶).

«... دست آن پسرک آنقدر کوچک بود و صورتش چنان شباهتی به گربه داشت و چنان اشک می‌ریخت که راستی چیزی نمانده بود دو تا کشیده توی صورت ناظم بزنم و چوبش را به سر و صورت خودش خرد کنم» (ص ۳۲).

داستان که پیش می‌رود، نمود گفت‌وگو و قدرت آن آشکار می‌شود. همین معلم بی‌حوصله حالا با گفت‌وگوهای مختلف با افراد مختلف، نتایجی درخور توجه به بار می‌آورد:

«یادم است نیم‌ساعتی برایش حرف زد؛ پیرانه و او جوان بود و زود می‌شد رامش کرد. بعد ازش خواستم که ترکه‌ها را بشکنند، و او هم شکست و آن وقت من رفتم سراغ اتاق خودم» (ص ۳۳).

«حالی‌اش کردم که به علت پول توجیبی نیست و خواستم که عصبانی نشود و قبول گرفتم که اصلاً به روی پسرش هم نیاورد و آن وقت میتینگم را برایش دادم که لابد پسرش در خانه مهر و محبتی نمی‌بیند و پیش خودی‌ها بیگانه است و مال پدر را مال خودش نمی‌داند... تا عاقبت یارو خجالتش ریخت و سر درددلش باز شد...» (ص ۷۵).

«... وحشتش گرفته بود و حاضر نبود برود بیمارستان. ناظم می‌خواست رسماً دخالت کنم و با هم برویم خانه‌شان و با زبان چرب و نرمی که به قول ناظم داشتم، مادرش را راضی کنم و از این حرف‌ها...» (ص ۸۰)

اما راوی داستان در انتها پس از گفت‌وگوهای فراوانی که با خود و دیگران داشته است، به این نتیجه می‌رسد که او نمی‌تواند در سیستم فاسد اداری و آموزشی مدیر دبستان باشد و باز با گفت‌وگویی که به شکل نامه به رئیس تازه فرهنگ می‌نویسد، استعفايش را اعلام می‌کند:

«چاییم را که خوردم، روی همان کاغذهای نشاندار دادگستری استعفانامه‌ام را نوشتم و به نام هم کلاسی پخمه‌ام که تازه رئیس فرهنگ شده بود، دم در پست کردم» (ص ۱۱۲).

ب. گفت‌وگوی داستانی

همان طور که در بالا اشاره کردیم، هر داستانی در خودش گفت‌وگوهایی دارد، داستان مدیر مدرسه جلال نیز از این امر مستثنا نیست؛ گفت‌وگوهایی که در داستان نقشی اساسی و حیاتی دارند. برای اینکه اهمیت و قدرت این گفت‌وگوها را دریابیم، لازم است با دیدی انتقادی و علمی به گفت‌وگوهای داستان بنگریم و وظایف گفت‌وگوی داستانی را در این داستان، به تماشا بنشینیم:

۱. گفت‌وگو اطلاعات می‌دهد

«دردرس عجیبی شده آقا! تا حالا صد تا کاغذ به اداره ساختمان نوشتیم آقا. می‌کن نمی‌شه پول دولت رو تو ملک دیگر رون خرج کرد» (ص ۲۴).

«بله آقا. کلاس سه ورزش دارند. گفتم بنشینند دیکته بنویسند آقا. معلم حساب پنج و شش هم که نیومده آقا» (ص ۲۸).

«مگه نفهمیدین آقا؟ مخصوصاً جاش رو خالی گذاشته بودند آقا...» (ص ۴۲).

«- می‌دونی بابا؟ عکس‌هام چیز بدی نبود. تو خودت فهمیدی چی بود؟

- آخه آقا... خواهرم آقا... خواهرم می‌گفت...

- خواهرت از تو کوچک‌تره؟

- نه آقا؛ بزرگ‌تره. می‌گفتش که آقا... می‌گفتش که آقا... هیچی سر عکسا دعوا من شد» (ص ۵۶).

۲. گفت‌وگو تنش‌های عاطفی را بر ملا می‌کند

«من از این لیسانسیه‌های پُر افاده نمی‌خواهم که سیگار به دست توی هر اتاقی سر می‌کنند» (ص ۱۵).

«بد کاری می کنی. اول بسم الله و متنه به خشخاش؟» (ص ۲۷).
 «دیدید آقا؟ این جوری میان مدرسه. اون قرتی که عین خیالش هم نبود آقا. اما این یکی...» (ص ۲۸).
 «دیدید آقا چطور باهامون رفتار کردند؟ با یکی از قالی هاش آقا، تمام مدرسه رو می خرید» (ص ۵۰).
 «این چه فرهنگی است؟ خراب بشود! وا اسلاما! پس بچه های مردم به چه اطمینانی به مدرسه بیایند؟» (ص ۵۴).

۳. گفت و گو بی رنگ را پیش می برد

«جا نداریم آقا. این که نمی شه! هر روز یک حکم می دن دست یکی و می فرستش سراغ من... دپروز به آقای مدیر کل...» (ص ۱۰).

«- خواهر و برادر هم داری؟»

- آ... آ... آقا داریم آقا.

- چند تا؟

- آ... آقا چهار تا آقا.

- عکس ها رو خودت به بابات نشون دادی؟

- به خدا نه آقا... به خدا قسم...

- پس چطور شد؟» (ص ۵۵).

«- مبارکه. چقدر گرفتی؟»

- هنوز هیچی آقا. قراره فردا سر ظهر بیاید اینجا آقا و همین جا

قالش را بکنند» (ص ۸۲).

۴. گفت و گو فعل و انفعال افکار و ویژگی های درونی و خلقی

افراد را نشان می دهد

«آگه یک روز جلوشونو نگیرید، سوارتون می شن آقا. نمی دونید چه قاطرهای چموشی شده اند آقا!» (ص ۳۲).

«آخر می روی یا نه؟ می بینی احمق؟! این را می گویند قدم اول. همیشه هم وضع از این قرار است. موقعیتی ایجاد می کنند، درست شبیه به آنچه تو در آن درگیری. برایت شخصیت و اهمیت می تراشند؛ عین یک بادکنک بادت می کنند و می بندند به شاخه آقا قیا که گله به گله تیغ دارد. موقعیتی که برایت ساخته اند، نمی گذارد بفهمی چه خبر است؛ عیناً مثل حالا. ناظم مدرسه کلافه است. البته از دست مدیری مثل تو. حق هم دارد. نمی خواهد لای این چرخ ها خردش کنند...» (ص ۸۳).

«آگه فحشمون هم می دادند، من باز هم راضی بودم. باید واقع بین بود. خدا کنه پشیمون نشن» (ص ۵۰).

۵. گفت و گو محیط داستان را معرفی می کند

«ان شاء الله زیر سایه سرکار، سال دیگر کلاس های دبیرستان را خواهیم داشت» (ص ۱۶).

«از آثار دوره اوناست آقا. اول سال که آمدم اینجا، مدیرشون هنوز بود آقا. کارشون همین چیزها بود. روزنومه بفروشنند. تبلیغات کنند و داس و چکش بکشند آقا. رئیسشون رو که گرفتند، چه جون می کشند آقا تا حالیشون کنم که دست وردارند آقا. صد دفعه اولیای بچه ها آمدند شکایت آقا. سه دفعه از فرماندار نظامی آمدند که باقیشون کجانند...» (ص ۲۹).

«عجب! حالا سرکار برای من تکلیف هم معین می کنید؟... خاک

بر سر این فرهنگ با مدیرش که من باشم! پرو ورقه رو بده دستشون، گوشون رو گم کنند پدرسوخته ها...» (ص ۴۳).

سخن آخر

سخن آخر اینکه مدیر مدرسه داستانی است که با شگردهای مختلف گفت و گو (مونولوگ، گفت و گو دو و یا چند نفره و گفت و گو درونی)، خود را به مخاطب نشان می دهد. در این داستان با گفت و گوهایی پخته و توانمند روبه رو هستیم. گفت و گوهایی که در عین ایجاز و اختصار، توانسته است بار اصلی داستان را به دوش بکشد و از عهده وظایف خود به خوبی برآید. شاید یکی از دلایل اصلی این درخشش گفت و گوها، اخلاق و منش و زندگی خود جلال باشد. او معلمی است که مدام در حال دیالوگ و گفت و گو است. از بحث و مجادله هایی که در بالای پس قلمه و کلکچال با دوستان توده ای خود داشت (آل احمد، ۱۳۸۷: ۳)، تا مقالات و تکیه های و سفرنامه هایی که مخاطبی گسترده و عام را در بر می گیرد، همه و همه، سقراطوار در پی حل مشکلی و شرح موضوعی است که سخت مورد علاقه جلال آل احمد است.

پی نوشت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. هرچند خود او نیز در این فساد شریک می شود و با پرداخت رشوه ای خود را به خواسته اش می رساند. شاید هم آل احمد با آوردن این نکته می خواسته یادآور شود که حتی افراد دلسوز و متعهد نیز در فضای آلوده نمی توانند از آلودگی و فساد مصون بمانند.

کتابنامه

- آل احمد، جلال، ۱۳۸۳، مدیر مدرسه، چاپ اول، تهران: گهید.
- _____، ۱۳۸۷، «مثلاً شرح احوالات». یاد، سال اول، شماره ۳.
- پارسی نژاد، کامران، ۱۳۷۹، «گفت و گو و بیان در داستان». جام جم، ۲۵ آبان ماه.
- پایا، علی، ۱۳۸۱، گفت و گو در جهان واقعی. چاپ اول، تهران: طرح نو.
- ثمینی، نغمه، ۱۳۷۷، «دیالوگ». صحنه، سال اول، شماره ۱.
- جهان بکام، محمدحسین، ۱۳۷۷، «جستاری پیرامون گفت و گو در رمان و داستان کوتاه». مجله علمی دانشکده پرستاری و مامائی، سال اول، شماره ۲.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، لغتنامه. زیر نظر دکتر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- گرگی، مصطفی، ۱۳۷۹، بررسی ابعاد و گستره تأثیر گفت و گوهای قرآنی در ادبیات عرفانی منظوم، با تأکید بر مثنوی (پایان نامه کارشناسی ارشد). تهران: دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۶۴، عناصر داستان. چاپ چهارم، تهران: شفا.
- نوبل، ویلیام، ۱۳۷۷، راهنمای نگارش گفت و گو. ترجمه عباس اکبری. چاپ اول، تهران: سروش.
- یونسی، ابراهیم، ۱۳۸۴، هنر داستان نویسی. چاپ هشتم، چاپ اول، تهران: نگاه.